

بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...

بود در وی شرابت کرد فریاد بر دست که دانه راه و اعصاب به و کند
از شدت سرما هلاک شد چون مردمان از آتشند نزد آتشند که
بیک وی در جواب ندای آن مظلوم بود دست بعد از آن صاحب
جیش را گفت اگر نه آن بودی که این بعد از من دستوری بماند از
ایته کردن ترا بر وی برودیت ویران اهل وی برسان و چنان کن
که دیگر تو برین پس گفت گشتن مسلمانان پیش بزرگتر است از هلاک
بسیاری **و آنرا بخت است** که در آن وقت که مفرج شد و بگذرد
بن العاص رضی الله عنه ایجا که بود در یکی از ماهها اهل مکه پیش وی
فراترند و گفتند که رود نیل را عادی است که بی آن نمرد و آب
وی خشک میشود پس رضی الله عنه پرسید که آن عادت که ام
گفتند است که چون ازین ماه که در ایام دو ازوه روز یکروزه دختر بکر
بید الیم و مادر و پدر و بر اجسد ان مایل بیدیم که رضی الله عنه
بخیرترین جایها و زو رها بسیاریم و در نیل اندازیم عمر و رضی الله
عنه چون از آتشند گفت این امر است که مرکز در اسلام مثل این
خواهد بر رستی که اسلام همه قاعده جهانی بدر که پیش از وی بوده

بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...

ویران میکند چون از آن تاریخ سه ماه بگذشت آب نیل خشک
شد و اهل مصر عذبت جدا کردند عمر و رضی الله عنه چون آن حال را
مشاهده کرد کیفیت از ابامیر المؤمنین رضی الله عنه نوشت از کون
عمر رضی الله عنه بوی نوشت که آنچه کرده صواب بوده است
در درون مکتوب خود باره کاغذ نهادم از آن روز و در روز
چون مکتوب می بود رسید آن کاغذ باره را بکشاد و در وی
یافت که من عمید احمد امیر المؤمنین الی بن مهران بعد فامکان گفتم
بخیر می من قبلک بخردان کان الله الو احد القهار هو الذي يوكب
فتسال الله الو احد القهار ان يبریک لیس عمر و رضی الله عنه ان
کاغذ باره را در نیل اندخت و بکر روزی باید در امتنا زده کرنا لا اب
روان شده بود و از آن وقت باز این عادت بد از میان میمان
بر خاسته است **و آنرا بخت است** که در آن روزی که وی گشته
شد عمر روی زمین تاریک شد همانکه کودکان پیش مادران خود
می آمدند وی گفتند ای مادر بکر قیامت بر تو است و گفتند
ملک سمرین بطاب گفته شده است **و آنرا بخت است**

بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...
بمنه الامتياز...

ویران میکند چون از آن تاریخ سه ماه بگذشت آب نیل خشک
شد و اهل مصر عذبت جدا کردند عمر و رضی الله عنه چون آن حال را
مشاهده کرد کیفیت از ابامیر المؤمنین رضی الله عنه نوشت از کون
عمر رضی الله عنه بوی نوشت که آنچه کرده صواب بوده است
در درون مکتوب خود باره کاغذ نهادم از آن روز و در روز
چون مکتوب می بود رسید آن کاغذ باره را بکشاد و در وی
یافت که من عمید احمد امیر المؤمنین الی بن مهران بعد فامکان گفتم
بخیر می من قبلک بخردان کان الله الو احد القهار هو الذي يوكب
فتسال الله الو احد القهار ان يبریک لیس عمر و رضی الله عنه ان
کاغذ باره را در نیل اندخت و بکر روزی باید در امتنا زده کرنا لا اب
روان شده بود و از آن وقت باز این عادت بد از میان میمان
بر خاسته است **و آنرا بخت است** که در آن روزی که وی گشته
شد عمر روی زمین تاریک شد همانکه کودکان پیش مادران خود
می آمدند وی گفتند ای مادر بکر قیامت بر تو است و گفتند
ملک سمرین بطاب گفته شده است **و آنرا بخت است**